

چرا اهدای جایزه ی صلح نوبل به خانم شیرین عبادی را مثبت ارزیابی می کنم

نیلوفر بیضایی

دوست نادیده ی گرامی ، آشنایان و عزیزان ،

برایم بسیار جالب است که بطور همزمان ازسوی شما و چند تن دیگر که برایشان احترام خاص قائلم ، در ارتباط با حمایت من از اهدای جایزه ی صلح نوبل به خانم عبادی ، اعتراض شد . همانطور که شما نوشته اید و همانطور که آن عزیزان دیگر آگاهند ، من در این سالها و همچنین در اوج "ذوق زدگی عمومی" و توهم "دو خرداد" ، به اصلاح ناپذیر بودن این حکومت ، به غیرانسانی بودن قوانین آن ، به تناقض جدی قانون اساسی موجود با اعلامیه ی جهانی حقوق بشر، مکررا اشاره کرده ام و در این مورد نوشته ام . در آن روزهای سخت که نظر من و امثال من، در موضع "اقلیت" قرار داشت و آن "شور" عمومی که کمتر از "شعور عموم" نشان داشت و امید بستن به یک "سراب" بود، در اوج خود قرار داشت ، من جزو کسانی بودم که حرکت "روشنفکران" دنباله رو را نقد کردم و تلاش کردم تا به آنها یادآوری کنم که همانند که در سال 57 بودند .

بارها و بارها در مطالبم اشاره کردم که نیروهای سکولار و دمکراسی خواه، بجای دنباله روی از "اصلاح طلبان" حکومتی ، می بایست با حفظ استقلال به روشنگری و طرح خواسته های دمکراتیک بپردازند و در عین حال نیروهای خود را در جهت برکناری حکومت اسلامی با همه ی جناحهایش بکار گیرند . باور من همواره این بوده که "اسلام سیاسی" ، همواره در این تاریخ صد ساله ، از نیروهای آزادیخواه بعنوان ابزاری برای اثبات "دمکرات" بودن خویش بهره جسته و به محض اینکه قوایی یافته، سرکوب آزادیخواهان را در صدر امور خود قرار داده است و "دوم خرداد" آقای خاتمی نیز از این قاعده مستثنی نیست. تلاش کردم تا تشریح کنم که بازی "دوگانگی" میان اسلاميون سیاسی ، حربه ی جدیدی نیست که ما شناسیم و این اشتباه تاریخی که ما "اسلاميون ترقیخواه" نیز داریم ، نتیجه ی نا آگاهی های تاریخی ماست و عدم شناخت از نقش تاریخی روحانیت و پرچمداران اسلام سیاسی است، بخصوص در صد سال اخیر.

اعتراض من به مطلب خانم کار نیز با وجود تمام احترامی که برای تلاشهای ایشان در جهت حقوق زنان قائل هستم، از این زاویه بوده است. خانم کار یک روشنفکر سکولار است که در بازیهای جناحی حکومت اسلامی در دام "اصلاح طلبان" افتاد و وارد یک بازی شد که در آن از قواعد بازی حریف ، بیخبر بود. اصلاح طلبان حکومتی ، برای حقوق زنان ، نه تنها اهمیتی قائل نیستند ، بلکه آن را بلافاصله پس از پیروزی در آن "انتخابات" کذایی از دستور کار خود حذف کردند ، چون نمی شود به مسئله ی زنان پرداخت و به اجباری بودن حجاب اشاره نکرد یا به سنگسار اعتراض نداشت یا افزایش حقوق زنان را نخواست. اصلاح طلبان می دانستند که از این بازی سرفراز بیرون نخواهند آمد، پس بجای تن دادن به این موضوع ، تلاش کردند تا حمایت سکولارها را به خود جلب کنند ، تا تلاشهای آنان را بنام خویش بنویسند ، بدون اینکه کوچکترین اعتقادی به مبانی فکری دمکراتیک در زمینه ی حقوق اجتماعی، مدنی و سیاسی برای تمام انسانها ، صرف نظر از جنسیت و باور آنها داشته باشند. در حقیقت حکومت اسلامی در چند سال گذشته پز "مدرن" بودن را از طریق روشنفکران سکولار به جهان می داد تا نشان دهد که در ایران "آزادی" هست. سکولارها هم پذیرفتند که با پذیرفتن چارچوبها ، تا حدی که به "نظام" بر نخورد ، انتقاد کنند و یا برای اصلاح طلبان تبلیغ ، اما نه تا حدی که به عبای "ملایان" بر بخورد و بقول آقای مهاجرانی احساسات دینی "مردم" تحریک شود!

سوی دیگر ماجرا ، حمایتهای بیدریغ دولتهای اروپایی از جناح "اصلاح طلب" حکومت بود که بدلیل سرمایه گذاریها و قراردادهای کلان که با جمهوری اسلامی بسته بودند یا می خواستند ببندند، برای اروپا از اهمیت خاصی برخوردار بود. بعبارت دیگر ، اروپا ترجیح می داد که این حکومت بماند ، منتها با تغییراتی که به ثبات وضعیت یاری برساند تا آنها با خیال راحت به کار خود ادامه دهند . اما امروز وضعیت چگونه است. پس از سرکوب جنبش دانشجویی در سال 78 و تداوم سرکوبهای داخلی ، بخش عظیمی از نیروهای "مولد" جامعه ی ایران، یعنی جوانان ، به حکومت پشت کردند. در حقیقت آنها جزو نخستین نیروهایی بودند که بسیار سریع دریافتند ، این یک بازی خطرناک است و تنها نتیجه اش تداوم حیات حکومت حذف و سرکوب . بمرور زمان مردم ایران متوجه این کوچه ی بن بست و این هدر رفتن نیروها و تلف کردن زمان از سوی حکومتیان شدند. امروز نظر ما دیگر در موضع "اقلیت" قرار ندارد. امروز بخش کثیری از مردم ایران خواهان یک حکومت سکولار و دمکراتیک هستند و به این حکومت با همه ی جناحهایش بی اعتماد هستند . امروز باور به جدایی "دین" از "حکومت" ، برای نخستین بار در تاریخ ایران ، به یک خواست عمومی بدل شده است .

از سوی دیگر ، پس از وقایع 11 سپتامبر، باز افکار عمومی جهان متوجه " فئاتیسم اسلامی " شد و "گفتگوی تمدنها" ی آقای خاتمی و دولت‌های اروپایی، جذابیت خود را از دست داد. در منطقه ، روندی آغاز شد که برای حکومت اسلامی کاملا ناخوشایند هستند. شکست طرحی که حکومت اسلامی پی ریزی کرده بود، یعنی تقویت این باور که از حکومت ترور و وحشت ، می توان حکومت "لبخند مدنی" ساخت ، بسیار مفتضحانه بود. مردم ایران ، خواهان دمکراسی هستند ، آنگونه که در معیارهای جهانی تعریف می شود و مبانی آن در اعلامیه حقوق بشر و برای همه ی مردم جهان تعریف شده است و نه "مردمسالاری دینی" که می خواهد "دمکراسی" را بر اساس اصول دینی تعریف کند و بخوردشان بدهد. چنین پدیده ای ، از همان آغاز و ابتدا ناقص الخلقه و ناممکن بوده است. "دین" از "خدا" دستور می گیرد و دمکراسی از ملت و هر نوع تلفیق این دو مقوله با یکدیگر ، به شکست "ملت" در برابر "قدرت لایتناهی" خدا و "نمایندگان زمینی اش" منجر خواهد شد. مردم ایران این نکته را در یافته اند و برای همین هم خواسته هایشان بسیار فراتر از آن چیزی است که این یا آن جناح حکومتی بخواهد به آنها قالب کند.

پس می بینیم که شکست "اصلاح طلبان" ، نه تنها بدلیل مقاومت جناح دیگر ، بلکه بدلیل بی اساسی و "من درآوردی" بودن طرح حکومتی شان است که نتیجه اش چیزی جز همان که هست ، نمی توانست باشد. بازگردیم به نوبل و خانم عبادی. حتما اطلاع دارید که در حقیقت کاندیدای مورد حمایت "اصلاح طلبان" حکومتی برای دریافت جایزه ی نوبل ، نه خانم شیرین عبادی، بلکه آقای هاشم آغاجری بوده است. در مورد عدم صلاحیت آقای آغاجری ، همین بس که اگر می خواستند پس از اهدای فرضی نوبل به ایشان ، از بیوگرافی‌شان برای جهان بگویند ، همانگونه که رسم نوبل است، تنها و تنها مایه ی شرمساری برای اروپا می بود. آخر نمی شد جایزه صلح نوبل را که برای تلاشهای شخصیتها در جهت صلح و حقوق بشر است ، به کسی داد که از گروگان گیری آمریکاییها گرفته تا تئوریزه کردن حکومت فقیهان و همراهی سالیان با "رفسنجانی" ، آنچه دیده نمی شود، فعالیت برای صلح و حقوق بشر است! اینکه ایشان در آخرین سخنرانی خود گفته است "پرونتستانیسم اسلامی" ممکن است (که البته حرف بی ربطی است) و از نظر آخوندها کار ایشان "بدعت" آمده که برای دادن جایزه ی نوبل که به حاصل تلاش سالیان برای یک هدف انسان دوستانه داده می شود، کافی نمی بود.

از سوی دیگر، دادن این جایزه به آغاجری ، دقیقا به مفهوم تایید دوباره ی "اصلاح طلبان" حکومتی که همگی بیوگرافیهای مشابه ایشان دارند و بد جوری در نظر مردم ایران بی اعتبار شده اند ، می بود . هیئت انتخاب نوبل در برابر دو گزینه قرار داشت. یا تایید مشی اصلاح طلبان حکومتی و یا تایید خواسته های دمکراتیک مردم ایران.

خانم عبادی ، علیرغم اینکه خود را یک زن مسلمان می داند و معتقد است که "اسلام" با "حقوق بشر" سازگار است (که من بهیچوجه با این نظر موافق نیستم)، زنی است که در تمام این بیست و چهار سال ، وابسته ی حکومتی نبوده است و بعنوان یک فرد مستقل ، بعنوان وکیل در دفاع از حقوق زنان که قوانین اسلامی ، آنها را از هر حقی محروم کرده است ، تلاش کرده تا از همان حداقل ها برای بهبود وضعیت اسفبار و عاجل بسیاری از زنان ایرانی استفاده کند و در مورد حق طلاق، حق حضانت، خشونت در خانواده، تجاوز ... با قوانین اسلامی ، بسیار جسورانه در افتاده است. در جایی که این زنان و کودکان ، هیچ پناهی ندارند ، وجود کسی چون ایشان ، مایه ی دلگرمی است ، هر چند که نتیجه ی مطلوب بدست نیاید.

پس خواسته های ایشان، خواه ناخواه به ما سکولارها نزدیک است ، اما شیوه ی ایشان شاید با من و شما فرق کند. در جایی که فقها حاکمند و قوانین اسلامی ، بی عدالتی محض، راهی که ایشان دانسته یا رفته ، این بوده است که با اتکاء به "تفسیر" دیگری از اسلام ، ثابت کند که این قوانین نا عادلانه است . کسانی چون فاطمه مرئیسی در مراکش نیز که یک فمینیست مسلمان (و نه اسلامی) است ، در کشورهای خودشان از همین نقطه نظر حرکت می کنند.

خانم عبادی ، اما با کسانی چون جمیله کدیور یا طالقانی (زنان اسلامی - حکومتی) ... ، قابل مقایسه نیستند . ایشان یک وکیل مستقل غیر حکومتی مسلمان هستند که در عمل اجتماعی ، به سکولارها نزدیکند ، اما از امکانات موجود برای تغییرات کوچک استفاده می کنند که به مذاق هیچیک از جناحهای حکومتی نیز خوش نمی آید.

از سوی دیگر ، هر کجا که نقض حقوق بشر در ایران انجام شده یا لاقط در اکثر موارد، می بینیم که شیرین عبادی بعنوان وکیل قربانیان حضور داشته و با وجود همه ی تهدیدها ، از تلاش خود برای دفاع از حقوق آنها کوتاهی نکرده است.

من با بسیاری از نظرات خانم عبادی موافق نیستم ، اما دادن جایزه نوبل به ایشان را نشانه ی این می دانم که اروپا میان "اصلاح طلبان" (آغاجری) و مردم ایران (که شیرین عبادی بعنوان یک زن و بعنوان یک فعال حقوق بشر که از ارگانها دولتی مستقل است و وارد بازهای جناحی نیز نشده است) ، مردم ایران را انتخاب کرده اند . بعبارت دیگر، پیام اروپا به ایرانیان این است : " ما صدای شما و جنبش دمکراسی خواهی شما را شنیده ایم و به آن احترام می گذاریم"

کسانیکه گمان می کنند ، این جایزه ، اصلاح طلبان را تقویت می کند ، سخت در اشتباهند . جایزه ی صلح نوبل ، ابعاد جهانی دارد و بررسی اهمیت آن نیز تنها از این زاویه ممکن است . خانم عبادی ، در مقابل مطبوعات جهان در اروپا ، بی حجاب ظاهر شد و اولین پیام خود مبنی بر اینکه “حجاب اسلامی” در ایران یک اجبار است و نه یک انتخاب داوطلبانه ، به گوش جهانیان رساند . ایشان همچنین خواهان آزادی زندانیان سیاسی شد و این پیام دوم ایشان است مبنی بر اینکه در ایران ، حقوق بشر رعایت نمی شود .

من در مطلبی که نوشته ام ، به این نکات اشاره کرده ام که اهدای جایزه ی صلح نوبل به یک ایرانی و بخصوص ، باز هم تاکید می کنم، بخصوص به یک زن ایرانی ، جهان را متوجه نقض حقوق زنان و حقوق بشر در ایران می کند . در همانجا نیز نوشته ام که با دریافت این جایزه ، خانم عبادی وظیفه ی بسیار سنگینی را بر عهده دارد : رساندن صدای مردم ایران به جهان . من اظهار امیدواری کرده ام که ایشان به این مسئولیت عظیم واقف باشند . اما این امکان که بخشهایی از اصلاح طلبان بخواهند برای اثبات “دمکرات” بودن خود و نه در تایید این جایزه ، از این تصمیم نوبل ابراز رضایت کنند ، همانطور که شما نیز اشاره کردید، وجود دارد . اما این شیوه ی اصلاح طلبان ، دیگر کارساز نخواهد بود . تا جایی که من می دانم ، اکنون پس از گذشت بیست و چهار ساعت ، هنوز آقای خاتمی عکس العملی در این ارتباط نشان نداده است و این تاییدی است بر همان صحبت من . اجازه بدهید از خبرگزاری “ایرنا” نیز نقل قولی بیاورم و خواهش کنم که به آن توجه بفرمایید .

امیر محبیان نایب رییس انجمن روزنامه نگاران مسلمان و عضو شورای سردبیری روزنامه ی رسالت ، در گفت و گو با خبرنگار سرویس سیاسی خبرگزاری دانشجویان ایران گفت:

“جایزه ی صلح نوبل برای شیرین عبادی که شادی وصف ناپذیر طیفی از رادیکالهای دوم خردادی را به دنبال داشت، بیش از آن که پیامی انسانی داشته باشد، به گمان من حاصل پیام سیاسی از سوی اروپا برای ایران است. هرچند عبادی به عنوان یک چهره ی شاخص اصلاح طلب با گرایش همسو با دولت آقای خاتمی به شمار نمی رود و تمایلات فمینیستی و سکولار در مواضع وی آشکار است اما شاید استقبال عجیب حتی تا سرحد ذوق زدگی دولت که کاملا غیردیپلماتیک می نماید به این صورت گرفته که خانم عبادی بتواند نقش سفیر غیر رسمی روابط ایران و اروپا را به سود توجیه اوضاع ایران بازی کند . قصد ندارم بدبین باشم ولی گمان دارم دولت کمی شتاب زده عمل کرده است؛ زیرا گزینش فردی از ایران با فاصله ی روشن و رادیکالی از اصلاحات مورد نظر دولت بیشتر از آن که موید نظر اصلاح طلبان حکومتی باشد، حکایت از آن دارد که بر اساس تز دیوید فرام الگوی لهستانیزه شدن برای ایران برگزیده شده است و تلاش می شود جبهه ی جدید تبلیغاتی علیه ایران گشوده شود. هرچند قضاوت هنوز زود است ولی آینده (شاید خیلی نزدیک) و مواضع خانم عبادی ثابت خواهد کرد سخنگوی دولت تا چه حد دقیق و طبق منافع ملی عمل کرده است و تا چه حد خوشبینانه و بلکه ساده انگارانه.”

پس می بینید که از یکسو واضح است که بخشهایی از اصلاح طلبان ، قصد بهره برداری از موقعیت خانم عبادی را داشته باشند ، اما از سوی دیگر امیدوارم که ایشان ، همچنان با حفظ استقلال خود ، تن به این بازی ندهند .

امیدوارم این توضیحات ، تا حدودی علت پشتیبانی من را روشن کرده باشد ، اما واقعیت این است که این امکان نیز وجود دارد که خانم عبادی ، راه دیگری برود . به باور من و از دید من بعنوان کسی که خواهان سرنگونی این حکومت و برقراری یک حکومت سکولار و دمکراتیک در ایران هستم ، این جایزه ، نشانی از یک پیروزی برای جنبش دمکراسی خواه مردم ایران است در مقابل کلیت حکومت اسلامی . اعطای این جایزه ، شاید مردم را از خمودگی ناشی از سرکوبهای این ماههای اخیر ، بیرون بیاورد و عزم آنها را در تحریم انتخابات مجلس هفتم، جزم تر کند و روحیه ی مردم ایران را در پیشبرد جنبش دمکراسی خواهی ، تقویت کند و همچنین در زنان فعال عرصه های گوناگون ، در راهی که می روند ، علیرغم فشارها ی داخلی ، اعتماد بنفس بیشتری ایجاد کند .

با احترام

نیلوفر بیضایی ، 11 اکتبر 2003